



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۲۶ جون ۲۰۲۳

انارگل خوستی

به ادامه سفسطه گویی های آقای ملکیار

در مورد شهید احمد ظاهر هنرمند بی بدیل

قسمت سوم

به جواب وبسایت محترم استقلال - خیلواکی:

از وبسایت و مسئولین وبسایت استقلال - خیلواکی متشکرم که نوشته های این هموطن شان را که به ارتباط شهادت یک هنرمند محبوب آن دیار که وطن مشترک همه ما و شما می باشد، نشر می نمایند. شاید من به اندازه کافی مانند گردانندگان وبسایت متذکره و یا آقای ملکیار که نام خدا از صفات والای نویسندگی و خبرنگاری و ... برخوردار هستند، برخوردار نباشم و از شما ممنون هستم که مضامین من را که در این بابت نوشته ام تا حال نشر کردید.

قسمیکه محترم ملکیار فرموده اند که اینجانب عفت قلم را مراعات نکرده ام و هم چیزی که می نویسم فاقد حقیقت و بدون ارائه مدرک می باشد. آیا جناب آقای ملکیار در نبشته های خود در مورد آن جوان شهید عفت کلام را مراعات می کنند؟ شما بفرمائید که آقای ملکیار از کدام مدرک و سند در نبشته های خود استفاده کرده اند؟ آیا با افواهات و یا هم فرض محال خوش گذرانی آن هنرمند که به اصطلاح موضوع کاملاً شخصی وی می باشد، روی کاغذ را سیاه نکرده اند؟

آیا خلاف نورم های اخلاقیات نیست که بعد از چهل و چهار سال شهادت آن هنرمند در مورد به اصطلاح خوشگذرانی وی و بردن نام آن دختریکه به قتل رسید و امثالهم تبصره صورت بگیرد؟

آیا خود آقای ملکیار به عشق و عاشقی در جوانی مبادرت نورزیده اند؟

من چیزی را که می نویسم درست است که مؤخذ ندارم، مؤخذ جناب ملکیار کجاست؟

اما من مانند اکثر باشندگان آن دیار این مسائل را زندگی کرده ام. در مورد این که نوشته های من را در این باب و یا هر موضوع دیگر اقبال نشر می دهید یا خیر، کاملاً اختیار دارید. لکن برای

تان صمیمانه و احترامانه خاطر نشان می سازم که تا زمانیکه این آقا به جفنگ گویی ادامه بدهند، خود را مکلف می دانم که به جواب شان بپردازم، و شما اختیار دارید که نشر می کنید یا خیر. و هم به عرض شما محترمین می رسانم که من هیچ نوع قرابت به آن شهید ندارم و حتی وی را از نزدیک هم ندیده ام و با تأسف در هیچ کنسرتش هم، چون که اطرافی بودم اشتراک نکرده ام. با عرض حرمت.

آقای ملکیار خدای خود را حاضر ندیده و به قول گویا دوست شباروزی احمد ظاهر به نام محبوب الله پاچا به داستان نویسی خود ادامه می دهند. اما این آقا این را نمی دانند که:

دوست آن است که گیرد دست دوست

در پریشان حالی و درماندگی

برای این دوست کافی نبود که با دزد دهن جوال را گرفت و برای از بین بردن احمدظاهر، به خاطر حفظ جان خودش با رژیم خون آشام معامله نمود که البته عذریست نابخشودنی. زیرا ما افغان ها دارای یک تعداد خصایلی هستیم به نام پشتونوالی، که از سر خود می گذریم اما از دوستی خود نی. حالا با افشا نمودن این که والدۀ محترم (آن رفیق شفیق)، احمد ظاهر را در فلان جای همراه دختری دیده بود و یا این که نزد خالده رفت و یا این که احمد ظاهر قبل از رفتن به قرغه چنین کرد و یا چنان، بخدا برایش شرم است که چهل و چهار سال بعد از مرگ آن شاد روان (احمد ظاهر) این قصه های راست یا دروغ را می سازد و هیچ کس هم نیست که برایش بگوید که شرم هم چیز خوبی است، تو چگونه دوستش بودی که نمکش را خوردی و نمکدانش را شکستی و هنوز هم می شکنی و شرم و حیا هم نداری؟!!

انتقاد من از آقای ملکیار این است که به صفت یک کلان اگر محبوب الله دوست جاناجانی شان هم باشد، برایش نصیحت کنند که کار خوب نیست که تو امروز از قصه های دوست شباروزی ات، که هم وی را به کشتن دادی و هم حالا از زندگی اش داستان دنباله دار ساختی، سفسطه پراگنی می نمائی.

نمیدانم که خود آقای ملکیار از دوستی با این شخص و به این صفت چه انتظار دارند.

اما به جای نصیحت به آن دوست، شروع به نوشتن رومان نموده اند، و خوب می دانند که این رومانش یک داستان تخیلی و خیال پردازانه است، نه حقیقی.

مثلاً در یک جا می نویسد که موضوع قتل خالده نام، روشن می شود و احمد ظاهر از زندان آزاد می شود.

باید به جناب شان خاطر نشان سازم که احمد ظاهر تا وقت کودتای جنایتکاران در زندان می ماند، و در اثر تقاضای دختر حفیظ الله امین برای عروسی اش، دوسیه هایش از بین می رود و خودش آزاد می شود.

این نیز یک دروغ محض و شاخدار است.

ایشان باز هم به تخیلات خود دوام می دهند مبنی بر اینکه، ایشان (ملکیار) مدت پنج ماه در کابل بودند و دو پسر را دیدند که به احمد ظاهر شباهت داشتند و رفتار و ادا های احمد ظاهر را می نمودند.

برای آقای ملکیار باید یاد آور شوم که من تا حال در کابل بوده، هستم و هیچگاه هم کشور را ترک نکرده ام و در خیرخانه بود و باش دارم و اکثریت فامیل در کابل و یا در دیگر نقاط افغانستان زندگی دارند، اگر چنین واقعیتی موجود می بود همه مردم از آن با خبر می شدند. این که وی کسی را دیده که ادا های احمد ظاهر می کند به معنی آن نیست که پسر یا پسران احمد ظاهر باشند. احمد ظاهر یک الگوی نسل جوان بود و است و جوانان خوش دارند که از وی تقلید نمایند. از جانب دیگر اگر این داستان را فرضاً قبول هم کنیم، آن فرزندان امروز لاقول باید در سنین بالاتر از چهل سال باشند که دیگر جوان گفته نمی شوند، بلکه اشخاص به سر رسیده و میان سن باید می بودند.

به جواب جوابیه عاجل آقای ملکیار که می نویسند:

هیچ ضرورت عاجل برای پریشانی و جلوگیری از نشر نوشته من احساس نمی شود، مگر اینکه شما از خواندن و شنیدن نظریات مختلف و متفاوت با طرز دید خود تان، خوف و تشویش داشته باشید.

آقای محترم (ملکیار)، من نه شما را می شناسم و نه با شما دشمنی دارم و هیچ نوع پریشانی و خوف و تشویش هم ندارم، تنها چیزیکه عیان است که شما با جد و جهد تمام می کوشید: یک- قتل را حادثه قلمداد نمائید به خاطر اینکه کسی که زمینه را برای قاتلین مهیا ساخت، دوست شماست.

دو- این دوست اگر به احمد ظاهر خیانت کرد، پس شما از وی چه توقع دارید؟

آقای ملکیار می فرمایند:

خواهش میکنم که اولاً صبر داشته باشید و دوم نوشته ها را سرسری نخوانید. در غیر آن نوشته های شما را سطحی و بی معنی دانسته و آنرا قابل جواب نمی دانم.

نوشته های شما را باوجودیکه می دانم که از دانش بلند برخوردار هستید، اما من هم باوجود سواد اندک به عرض جناب شما می رسانم که مضامین شما در همین مورد آنقدر پیچیده نیست که باید به آن دقت زیاد شود.

شما اختیار مطلق دارید که نوشته های من را سطحی و بی معنی حساب کنید و من از شما هیچ نوع جواب انتظار ندارم، زیرا میدانم که مرغ شما یک لنگ دارد. مگر این را نمی دانم که خصومت شما با روانشاد احمد ظاهر به چه دلیل است؟

تنها از هموطنان محترم خواهش می کنم که قضاوت سالم در مورد نوشته های من و شما بکنند.